

«اینها انسان های موجهی هستند»

درباره کارنامه بازیگری نکار جواهریان

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار : فروردین ماه ۱۳۹۱

این مقاله برای بخش "چهره های سال" که از رسم های نوروزی ماهنامه فیلم است، به مناسبت بازی های متعدد و شاخص نگار جواهریان در یکی دو سال منتهی به زمان نگارش این مطلب (اسفندماه ۱۳۹۰)، نوشته شد.

✱

راستش را بخواهید، من یکی هرگز و به هیچ وجه از حس کلی جاری در بازی های نگار جواهریان دل خوشی نداشتم که هیچ، حتی به نظرم مقادیری لوس و نجسب می آمد! او از معدود بازیگران سینمای ما بود که پیش از تجربه نقش آفرینی، درباره بازیگری می نوشت و درباره سینما ترجمه می کرد. بنابراین در فضای مکتوبات و مطبوعات سینمایی او را می شناختم و در اغلب نقش هایش در سال های اولیه، حس می کردم همان رفتار آرام و لبخندهای همیشگی کم و بیش کودکانه و همان حالت معلق بین بازیگوشی و خجالتی بودن، مدام از خودش به نقش ها سرایت می کند. این از بحث های قدیمی عرصه تحلیل بازیگری است که آیا به ودیعه گذاشتن جلوه ها و عناصری از دل خصوصیات شخصی بازیگر در دل نقش ها، مجاز یا امتیاز به حساب می آید یا به معنای این است که بازیگر حین ایفای آن نقش ها کم و بیش «خودش» بوده و از عرصه هنر بازیگری دور شده است؟ بدیهی است که جا و مجال این بحث، این یادداشت نیست. اما در حد یک اشاره، همه می دانیم که از گری کوپر تا مارلون براندو تا جک نیکلسون تا رابرت دنیرو تا داستین هافمن تا الیزابت تیلور تا باربارا استرایسند تا جودی فاستر، بسیاری از بزرگ ترین بازیگران تاریخ سینما بخش های مختلفی از شخصیت فردی خود را به نقش هایشان قرض می دادند و این، حتی باعث برجسته تر شدن نقش ها می شد. بنابراین در اصل ماجرا ایرادی نیست. اما در مورد نگار جواهریان برای من مشکل کوچکی وجود داشت: آن رفتارها که او از خود به نقش ها وام می داد، اغلب به خودی خود حرص مرا در می آورد و البته گهگاه که این خنده ها و خل خلی ها با خصوصیات کلی نقش

همخوانی داشت، مانند «چند تار مو» کار ایرج کریمی، نتیجه خوبی به دست می آمد. در حالی که به طور معمول، از «قدمگاه» تا «خوابگاه دختران»، گاه به سادگی بیش از حد شخصیت نقش می انجامید و حتی به ساده لوحی نزدیک می شد و وقتی در تناسب با فیلم و نقش نبود، حس می کردم او نمی تواند در بازی هایش از سایه این خصوصیات فردی رها شود. دلیل دیگر عنادی که با کار او داشتم این بود که بعد از بازی به نقش پائولینا اسکوبار در اجرایی از نمایشنامه درخشان «مرگ و دوشیزه» آریل دورفمان که پایان نامه دانشگاهی او بود و به گمانم ۲۰ هم گرفت، می گفت بازی بن کینگزلی در نقش دکتر روبرتو میراندا در فیلم رومن پولانسکی بر اساس همین متن، عالی است؛ و منظورش این بود که بازی سیگورنی ویور (با آن حرکت ظریفش بر روی مرز «انتقام» خواستن و «اعتراف» خواستن)، چندان درست یا خلاقانه نیست! درست مانند داریوش فرهنگ که در نسخه تلویزیونی اکران شده ایرانی نیم بند همین نمایشنامه با عنوان روز برمی آید نقش دکتر را بازی کرد و در حالی که تصویر و روش اجرای بدمن را هنوز با سردادن خنده های ردیلانه به سبک ساواکی های دهه شصت سینمای ایران یکی گرفته بود، در گفت و گو با همین مجله از بازی کینگزلی خرده گرفت! بر فرهنگ با فیلم ها و سریال هایی که می سازد، دیگر حرجی نیست. اما برای بازیگر جوانی مانند جواهریان، این «بچه پررو بازی» جز نشان خامی، معنایی نداشت.

زمان گذشت و اولین همنشینی کامل و درست همان عادات و mood فردی او با نقش اش در تنها دوبار زندگی می کنید اتفاق افتاد. نقشی که از طرفی در خیابان های تهران مدام کوله پشتی اش را گم می کند و از طرف دیگر می گوید که شاهزاده ای آمده از سیاره ای دور و دیگر است؛ نقشی که هم مهربانی ها و نگاه و پیشنهادهای «شازده کوچولو» وار دارد و هم رفتارهای دخترانه «با دست پس زدن و با پا پیش کشیدن» امروزی؛ نقشی که به مرد فیلم، سهراب (علیرضا آقاخانی) می گوید «تو یا خیلی پپه ای، یا خیلی پدرسوخته»؛ ولی در واقع خودش هر دوتای اینهاست، از آن حالت معلق بین خجالت و شیطنت در چهره و

چشم و لبخند جواهریان، بهره بسیار برده تا به اولین بازی سینمایی ماندگار او برای من که در مقابلش گارد داشتم، بدل شود. اما اوج اصلی منجر به شکستن و فروریختن آن گارد زمانی اتفاق افتاد که او نقش های کاملاً دور از آن خصوصیات را در طلا و مس و هیچ در یک سال بازی کرد و در هر دو به درستی از آن نوع میمیک و رفتار فاصله گرفت. سادگی و معصومیت در عین سرزندگی هایی مانند آهنگ گذاشتن و رقص در خلوت بین مادر و دختر، هر دو در نقش او در طلا و مس جاری بود؛ اما جواهریان دقت داشت که جنس این سادگی به دلیل نوع زندگی و فضا و مناسبات اطراف زهرا، حتماً و به شدت با خنده ها و خل بازی های شیرین نقش شاهزاده فیلم زیبای بهنام بهزادی تفاوت دارد. بخش های مشخصی از فیلم همایون اسعدیان مانند تلاش زهرا برای ماکارونی درست کردن با آن وضع پا و جسمش، بیش از هر چیز بابت نوع نمایش رنج و درد و کوشش زهرا توسط جواهریان، موفق به آشوب کردن دل تماشاگر می شد و این، به جزئیات دقیق بازی او به نقش لیلا در فیلم هیچ کاهانی، هیچ ربط و شباهتی نداشت. آن جا جواهریان از طرز دمپایی پوشیدن و راه رفتن تا نوع آدامس جویدن تا سرعت عجیبی که دخترانی مثل لیلا در عوض کردن رفتارشان با پسری بی خبر از اصل آنها (صابر ابر) دارند، همه چیز را در حد یک جامعه شناس غیرکلیشه ای معاصر و به روز، درست دیده و اجرا کرده بود. با نوع نگاه کاهانی و درک جواهریان بود که سینمای ایران برای اولین و شاید آخرین بار این قدر آن طبقه و مناسبات زیستی را درست می دید که بتواند دختری خیابانی را بدون نمایش کار و رفتارش در خیابان، در خانه نشان دهد و منطبق با واقعیت، به پای او پیژامه ای با پارچه چیت گل گلی هم بپوشاند و باز بتواند به تماشاگر ایرانی که به صراحت و مستقیم نمایی عادت دارد، اصل او را بشناساند.

مانند اغلب بازیگران دیگر، یه حبه قند با تمام فیل های فربه و بزرگی که گردگردش هوا شد، برای جواهریان هم دستاورد تازه ای جز مقادیری تلاش برای قرار گرفتن و حرکت در دل میزانشن های چندلایه

و پیچیده در برنداقت. این فیلمی بود که انبوهی شخصیت را با خصوصیات ریز و پر از جزئیات می چید ولی از هیچ کدام این جزئیات، کوچک ترین بهره‌روایی و دراماتیک نمی برد. در نتیجه، نقش پسندیده که جواهریان به عهده داشت، از عشقی ظاهراً زلال و دم دست و پیش چشمش (امیر حسین آرمان) چشم می پوشید تا به عقد داماد نادیده ای در آن سر دنیا برود؛ اما این تصمیم کلیدی داستان در نظر فیلمساز و فیلمنامه نویسان، نه نیاز به دلیل داشت، نه موضعی انتقادی نسبت به آن گرفته می شد و نه گرفته نمی شد تا طبیعی و «همین است که هست» جلوه کند. بنابراین، «شخصیت» عمیقی که نیاز به شناخت و ترسیم دقیق از جانب بازیگر داشته باشد، خلق نمی شد. پسندیده فقط در محور رویدادها و جمع خانوادگی بود و بود؛ همین. در حالی که در این جا بدون من جواهریان مانند هم بازی هایش فاطمه معتمدآریا و صابر ابر، ویژگی ظاهراً کوچکی مانند کمی خل وار بودن شخصیت را به جای ترحم معمولی که می توانست تنها تأثیر نقش او بر تماشاگر باشد، به اصل و اساس بازی و برداشت اش از نقش بدل کرد و از جمله در سکانس توضیح عروسک های شیشه ای اش برای رضا (پارسا پیروزفر)، به تأثیری تکان دهنده و رنج آور بر بیننده دست یافت.

اما نقش و بازی جواهریان در بی خود و بی جهت کاهانی مانند همه اجزای سنجیده دیگر فیلم در جشنواره اخیر فجر عامدانه و با عنادی فراتر از آن که تنها نظر هیأت داوران باشد، نادیده گرفته شد تا دوستان بازگشت به تعصبات نیمه اول دهه شصت یعنی دوران کودکی جشنواره سی ساله شده شان را تجربه کنند و برای خودشان خوش و دلخوش باشند. در حالی که دلخوشی ما از اجرای نقش منحصر به فرد دیگری توسط جواهریان، می تواند برای مباحث مربوط به بازیگری در این سینما تا مدت ها برقرار بماند. الهه این فیلم که خصوصیاتش تاکنون تقریباً هیچ مشابهی در فیلمنامه ها و بازی ها و نقش های این سینما نداشته است، طرز خاصی از گفتار و رفتار و حتی گریم را طوری «کلیدی» می کند و به نمایش می

گذارد که تمام تعارض های بین چهار آدم اصلی فیلم حول محور تفاوت اعتقادی و رفتاری او با آنها شکل می گیرد. او آدمی است که در فضای خانوادگی اش، تلویزیون ایران را زیاد دیده و از جمله، آن طرز حرف زدن کم و بیش چندش آور گویندگان زن آن که همه چیز را با تأکید بر درست تلفظ کردن، از زندگی عینی و عادی دور می کنند و مثلاً «ایشالا» را «ان شاء...» یا «چی کار» را «چه کار» می گویند، بر او تأثیر مستقیم گذاشته و این روش، همسو با اصرار او در پنهان کردن زیبایی اش با گریم نهان فیلم که متفاوت ترین گریم جواهریان تا این نقطه از کارنامه اش است، به تمامی یک شخصیت کامل و باورپذیر می سازد که در سینمای ما، دست کم در فیلم های باب طبع نگرش رسمی در این دوره از جشنواره، مطلقاً نایاب به نظر می آید.

حالا که جواهریان تنها با سه چهار فیلم مهم توانسته تا این حد تجربه گری و ریسک پذیری کند و چند نقش ماندگار و درست اجرا شده به این سینمای آکنده از آدم های همانند و مکرر بیفزاید، شخصاً شادمانم که در تمام آن سال های تردیدم در توانایی او، در نوشته هایم قضاوت عجولانه نکردم و حرص خوردن هایم را برای خودم نگه داشتم. فقط در انتخاب نکردن بازی هایش در نظرخواهی ها بسنده کردم و صبر کردم تا حالا جا و مسیر و شکوفایی او و کارش و این که به رغم آن بچه پررو بازی اولیه، برای خودش «انسان موجهی است» بر همه روشن شد؛ و از جمله بر من.

پانوشت:

*عنوان مطلب (جمله "اینها انسان های موجهی هستند")، از دیالوگ های شخصیت الهه است با بازی نگار جواهریان در "بی خود و بی جهت" رضا کاهانی که همین جا و روی کاغذ، برای این که دیالوگ روزمره زندگی امروز باشد، جمله نامأنوسی به نظر می رسد. اما باید ببینید جواهریان در فیلم آن را چگونه می گوید تا دریابید چرا آن را به عنوان چکیده ای از جزئیات بازی های او در این یکی دو سال، در جایگاه عنوان این نوشته به کار برده ام.